

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۱۷



# کتابخانه مجلس شورای اسلامی

رساله در طب

کتاب

مؤلف

مترجم

۱۷۲۹۸

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۴۶۳

۱۷۲۹۸  
۲۰۸۴۶  
که گفته اند که در هر کس که با عسل آبجود و در  
جماعت کند او را دوستدارند و از وی لشکر  
و غنیمت شایسته به نصیب مال و با هر که  
در هر دو چشم فرو برانند و در آن با خود دارند  
و بوی آن را شک به که به بار و غنیمت که به دهند  
که به سیاه خشک کرده در پوست کلفت دوخته بر  
شدند بر حلقه اخلاص مظهر کرده و بر وی دست نهاده  
و اگر که کمیز بسته باشد سینه خارشست با هر که  
شد که اگر بیکان در شامانه باشد و در میان  
و اگر که مردم بآن کشته باشند به  
بود و بپوشانید پس آن را بر سر اگر در بخورد آب  
که در شامانه باشد و در آن بپوشانید و اگر ماده باشد ماده  
و زرد یا از بن یا چاق و شونجیا نانداید آن شامانه  
و اگر خواسته که به شود در یوان شود به ناله بشوید بجان  
یا فیون لب نر که تر کرده باشند و بپوشانید آن  
در اسوز و تخم ترب و درم و در غنیمت شایسته و نصیب مال  
بجس کنند نم الکاح و محمد الله و حسن توفیق











**دانش فلک در باب ملاحضات**  
**باب اول** در منفعت جماع و مصرت آن جماع که مقدار باشد و به آرزو  
 تن را سبک کند و دل را شاد کند و خشم و عشق و اندیشه عال را ببرد و از طعام  
 آرد و لذت را ببرد و اندر وی سبک باشد و روی زرد کند و تر لاغر کند چشم  
 صغیر کند و دل را سبک کند و بدلی آرد و جوارز آرد و پیر کند و پیرا بدلاک  
 افکند **باب دوم** و قهرا ستوده و ناستوده آن کار در هوا و معتدل  
 ستوده و در خواب در آن و به آخر شب که معتدل نه پیرا شده و بر کوشی  
 و بپیری از طعام نشاید و در سستی در کربا به و در هوا که سخت گرم باشد  
 یا سخت سرد و پس ضد و سهال و قوی و جوکان زدن مانع نهادن بر وی  
 و ماندن نشاید و این چیزها که باید کرده شده **باب سوم**  
 در شکاه و ستوده و ناستوده بهترین شکل آنست که زن نشان خفته باشد  
 و مرد بزرگ بود و نیمه زین او سخت افراشته و سر او را بر بالین نشاند  
 و دیگر هر یاز کار است اگر زن بر مرد بود مرد را نیم بود از نشستن  
 ضعیف و میانه و بر بلور است چنان که زن بماند و از در بر بلور است چنان  
 و از آب باز است نیم فتن بود **باب چهارم** در چیزها که قوت جماعت  
 کند مردمان کم مزاج را و جوارز خشک پرورده نیک بود و طویلی که آن  
 کاه و تراکمین کنند و ماه تان را اندک مایه پان یا دو غنای چینی است  
 می نیم برشت جلا جفا و یکیز با کولک بهم خوردند و آب انار شیرین را آن

که سر می دارد همچون سقوف و همچون مز عوفی و کوارش غیر و شیر  
 و مغاقر کب و سعدی و خطی و کباب و پان و کجشک و کباب اسطوخودوس  
 نیک بود **باب پنجم** در چیزها که قوت جماعت ببرد از چیزها که **باب ششم**  
 چون غنای و تر و ریواس و از ترها سدا **باب هفتم** در غنای  
 نیل و بفتنه و کافور و از غنای بل زین و کشتن به بنسایه کاردارند **باب هشتم**  
 در علاج کس که با فراط کرده باشد در کما بر خوی نیاید کرد و آب شیر گرم باید  
 ریخت و کالی که برین ریخت آید نباید کرد و اندک مایه ریخت پرورده خورد یا اگر  
 پرورده یا شغفنا قل یا شراب یا در نیک بوی یا مفرح معتدل و اندک سبک  
 خوش تر خورد و سبک نیم برشت و کوشش آید از طعامهای که باید کرده شده  
 و بوی خوش بگارد از در چون عود و مشک و نند و روغن بان و روغن خیر  
 خواب را آسایش کند **باب نهم** در چیزها که لذت بیفزاید کباب و عاق و  
 و مشک طرا مشبع و زهری ما گان سوده و پنجه و تر کرده خورد یا یا لذت  
 بیفزاید اگر بکشد عاق و تر و پنجه و در چیزی از هر یک باید سوده و پنجه و آب  
 صغیر شسته و جفت کرده بوقت حاجت بگارد و خورد و از بدن نیاید آن  
 صلا کند **باب دهم** در آنچه فوج را مشک کند اگر مشک بکشد سه درم و عرق  
 داغ و قهرا و بچو شند که دنیا و یک مار و آغشته باشد سباز و زوی و کوی  
 گان بمان ترکند و با نشت کند و بزرگ پاره و بزرگ رسد و بد فعل عجب کند  
 و مردن که شیر اسید خورد یا بچو شستن کبر و زما و در نیک کند و جوش شست





**باب پنجم** در چیزها که فرج را شک کند و تری ببرد اگر بکشد آن  
ذره و خنجره و دروغ بنام سینه بپاشد و تنش گرم کند و اگر گرم دانه  
نمایند بسیارند و در سینه که آغازند پس بگویند یا یسوی  
و یا فاطمه که اندک است خوشتر پیوسته شسته دارد از آن که  
باز و کلان کرد و جو سینه که باشد همین فعل کند **باب دهم**  
در آنچه باز که تری باری در رساله و بکاردار و یا بداد از ناخن  
رطوبت بد پاک کند چون حبه متیره و حبه سکنیه و یا نه شاد و طوی  
و هفت روز علی سوده در هر روز یک درم و این شافها را بکاف از  
بنیر مایه حرکوت و بیشک و سوده و یا انگیر مطهر کرده شاف کنند  
یا بگویند میوه تر و شاد و غیره و قرقر و حبه بلبلان و حبه ان و  
و سبیل و نقل بسیارند و بسیار بپاشند و شافها کنند و هفت شب  
بکار آورند و نزدیکی کنند با یکدیگر **باب یازدهم** آنچه باز که تری  
زیاد از آن که در روی بماند و رسد پیش از زن باز نگیرد و اگر زن شاف  
کند از سوزن بر روی بماند بزرگ و سرشته باز نگیرد و گرم شکوفه  
گرم و تخم کرم و بقطران بسوزد و شاف کند همین فعل کند  
**باب بیستم** آنچه باز که تری بماند آسان کند چون وقت باز نماند  
نزدیکی آید و راهر ساعت در آب نشاند و بپشت و شکم را بپوشد

**مقاله** **سی و نهم**  
در ذکر ادویه مفترده که بر حروف تہجی نهاده شده  
**باب اول** **الالف**  
آن کرم و تراست غذا بسیار بد و بدن زرد و فربه کند  
مثانه را مضروب است و اگر بپول کند پوست او گرم و خشک  
دانه اش سرد و خشک **الح** کرم و تراست و شکم بهتر و  
این کرم خشک تری ندارد کرم و خشک لطیف است **ج**  
اول کرده و مثانه را سوزد دانه و اسهال بول را نیکست ابل  
طهارت را سرفه زمین و در دشت را نافع و خونی صالحی  
مضرت از و حاصل شود با مغز یا دام اگر خوند قیل و صیان  
مقوله نشود **الز** **سیاه** در چه دوم سرد تراست آنچه  
باشد اسهال صفا کند و گرمی دل نباشد اما معده را زیان  
دارد **ز** سرد و خشک است بخار کرم از دماغ باز دارد  
و ششانی بپاشد و معده کرم را نافع است و غیشان را  
سودا ما مفصل و در دم باز دید آورد **آ** بدرجه اول





بیماری و معالجه و سعال سود دارد

سرد و خشک است معده را قوت دهنده و بی نشان بسیار  
خوردن او در مفاصل آورد و شراب او مجوز با نافع است  
قبل از طعام طبع بیند و بعد از طعام بکشد تا بقوت  
دفع و عطر **نارطلو** سرد و تراحت بقول کتاب صفر بنشانند  
**نارطلو** سرد و خشک است هم بدرجه دوم صفرا با سود  
کافی دارد با نبات و ترنجبین خلوه و حاض خوردن صفر ابراند  
و خفقان را سود دارد **نارطلو** حاض او سرد و خشک و لیاقوت  
دهنده و خفقان کرم ساکن کند و بی صفرا بنشانند بوست  
او کرم و خشک و گوشت او کرم و تر و تخم او کرم و خشک  
و بدل و لیمو راست پازهر همه جانور است **انگبین**  
کرم و خشک است معده و احشای را از فتنه پاک  
کند و سرد مزاج را بغایت سودمند است **آب** دهن اساز  
بناشنا مار و کژدم را زهر است و کرم گوش را بقطیر  
کردن بکشد و قوبار را بطلای ایل کند **ایک** کرم و خشک بود  
و عرق انسا را سود و اخلاط غلیظ بر داند و کزیدگی

نافست پیله او در او حام را نافع و شقاق بین پس  
خوردن آن آواز صافی کند و بزرگ لوی روشن گرداند  
**برف** پیران و مزاج را سپرد را نبات دارد و دماغ و دندان  
و اعصاب را زیان مند است مزاج کرم و خفقان  
حار را سود دارد بعد از طعام اندکی خوردن بهضم رایاری  
دهنده **برف** سرد و تر است در بنشانند و نرم کند و دماغ  
را سود دارد و خواب آوردد **ایک** بدرجه دوم کرم و خشک  
است امراض بلغمی را نافست و بوی دهن خوش کند  
و خفقان را زایل کند و دل را قوت دهنده و بر هضم یاری  
دهنده **شکر کرم** و تر است و خشکی معتدل طبع و لعاب  
او قرحه معاورش کرده و مثانه را سود دارد و سرفه بلغمی  
را بر داند خاصه بریان کرده و در کوارد **باز** بدرجه اول  
کرم و خشک است کند دهن پیرو و ما چشم تاریک گرداند  
بجوزدن و آب او کشیدن چشم روشن کند بعکس آن  
و نفث دم را باز دارد و شیر **ایک** گستان زیاده گرداند









اثر وقت ابریشم بکشد طبع نرم دارد و صفرا انکیزد **نوش جان**  
 سرد و تر است زود از معدله بگذرد و بول براند و خفای  
 و در دکلوراسود دارد خوردن و غرغره کردن با فست  
 آب اورا **باب**  
**نفاخ** پشیدانست و آن بیا رسی تر متروک گویند و به  
 عربی حرف غائده و حب الرشاد نیز گویند و در باب  
 تا خاص او گفت شد که در شلغم تر که خوردند دفع مضرت  
 نفع او بکند **باب** صغ سداب هم ای است و کرم خشک  
 است «در چه پیوم دوا الثعلب و استسقا و تفریس  
 و مفاصل نائل کند **تفل** روغنهای خاصه روغن زعفران  
 جراحت قلیم یا نافع است بطلد کردن **شج** و تلج  
 برف را گویند و در حرف یا گفته شد  
**باب**  
**جوز** بنی کرم و خشک است بطبی الرضخ است بان را  
 قوت دهند و حب الفرج بکشد **جوز** کرم و خشک است

زبان را که ان کند و در بر کوارد و شی بر دمان و لسان احداث  
 کند بمیل برده خوردن تا معدله و کرده را سود دهند  
**جفند کرم** و خشک است بقول مولف کتاب سید  
 جگر و سبزه را بکشاید **جوز** کرم و خشک است قیق  
 را و فرج مقدر را تا فست خاصه که اطفال را در  
 طبع او نشاند **باب**  
**الحاء**  
**ح** بقول مولف **ح** و خشک است سو قلی آتش کرم  
 و ادم حان را سود دارد **ح** کرم در کرمی معتدل است و تر است  
 در چه دوم در بول کند و عرق اندام خوش بوی  
 کند **ح** خود پیفید کرم و تر است بقول مولف  
 طبع او استسقا را و مفاصل را و در دشت را  
 نافعست **ح** سبیدانست مفاصل را سود دارد و  
 بول و حیض براند و بیه پیفاید بدل او پذیرنج و بود نه  
 و شبت باشد **ح** با گوشه او نه قاتل است  
 از اکلا خرازا باید کرد **ح** غسل کرم است بلغم را

جوز کرم و خشک است  
 جفند کرم و خشک است  
 ح کرم و خشک است





لطیف کند **طراش** کرم و تراست بول و حیض براند  
**طراش** زود مضم شود و غلب بسیار دانه خاص  
 با آر دکنم **طراش** سکه آورد

**باب الحنا**  
**خزین** آینه رسیدن باشد کرم و تراست «درجه دوم»  
 «ار بول کند و سنگ از کرده و مثانه پاک کرد»  
 و میوه آورد و آنرا در میان دو طعام باید خورد  
 تا در معدن فاسد نشود که فساد او زهر باشد و صلیح  
 آن سکنجین ساده است **خیا** که در «درجه اول» برود  
 است بتهای خونی و صفرائی سود دارد و تشنگی ببرد  
 و کرده کرم را منفعت بخشد و بول براند **خیا** در «درجه دوم»  
 است گرمی معدن بنشانند **خیا** را **بالتکرم** و تراست  
 گرمی معدن را سود دارد آب او بتهای صفرائی میخیزد  
**خیر** معتدلست طبع نرم دارد و معارف آفات بود  
**خطی** سرد و تراست «طبیخ او شستن مفاصل

طراش زود مضم شود

زایل کند و خفقان را بغایت نافهست **زود**  
 چون با خود دارند چشم افی را بر باید بخاصیت و  
 نفث دموی و اسهال خونی باز دارد **زردیج**  
 کرم و خشک بدرجه دوم موی از اعضا ببرد  
 و چون با پی و روغن مرمر سازند ریشها کفت  
 را سود دارد **زیتون** کرم و خشک اشتها بفرزاید و  
 مفاصل و عرق الشار را سود داند اما صداع  
 و سر آورد **زنجبیل** گویند کرم و تراست مضم را  
 طعام کند و قوت باه داند و باز را را تحلیل داند  
 و سردی معدن و جگر را سود دارد و بی بیفرزاید  
 و باز هر سم مسموم باشد و مریا او کرم و خشک است  
 خاصه که بچیل برورده باشند جماع انگیزد و هضم  
 را مدد کند و شفق رطوبات بلیغ کند و خون  
 بصلاح آورد **زعفران** کرم و خشک است «درجه دوم»  
 دوم معارف قوت بخشد و لون روی نیکو سازد

زنگ



دل را قوت و نشاط داند و پاهای آنرا دوزخ  
 آورد و در معاجین جهت تفریح و نشاط و تنبیه  
 مستعمل است **باب** **السیس**  
**سینا** یکی او افضل است به **«چه دوم کرم و**  
**خشک و بعضی گویند به «چه اول است اخطای**  
**ثلاثه بهر دین طیب او بود است کرم و خشک**  
**و بعضی گویند به «چه دوم دماغ را قوت داند و موی**  
**را بر ویاند و «در در پستعل است سوسن به او**  
**«کرمی و تری معتدل است او از صافی کند و سود**  
**کرده و مثانه را سود داد «سنداب کرم و خشک است**  
**فالج و عرق السار اسود دارد هم بخوردن و هم طلا**  
**کردن «سود کرم و خشک است یوی دیان خوش**  
**کند و معده را و جگر مرد را سود داند «سینج**  
**به «چه سوم کرم و خشک است اگر از حیض کند**  
**و کرده و مثانه را نافست **سینج** کرم و تراست**

مرد را نافست و سینه و خلق را نرم دارد **ساق** مرد و  
 خشک است طبع را ببرد و تغییر آبها را سود دارد  
 و لث را محکم کند خاصه با آرد جوهر نازج **سینج**  
 خلوش کرم و تراست دل و دماغ و معده را قوت داند  
 و حاضش و خشک پیچند و خلق را زیان دارد و  
 سودا آنرا **«سوم «چه برده و خشک است شرم آن**  
**دماغ را قوت داند و شرب آن مغز را صیقل کند و صدام**  
**و جگر کرم را نافع است و شتهای طعام آورد **رخس** کرم و**  
**خشک است کرمها را بکشد **قویا** مجود است در آدویه**  
**سهل پستعل است و کرم خشک بود بدرجه ثالث**  
**«چه برده و خشک است «در معات پستعل **رط** دارد**  
**و تراست پیلول را نافست اگر کرامیت نیاورد و آن**  
**«آنها ششیم و صافی بود بهتر باشد **سینج** کرم و خشک**  
**است و معده او «مالک فارین «که پرکاست که**  
**«رستی پستان فیتان است که کنار در بایست **سینج****

دارد و چون در دست ببرد  
 و چون در دست ببرد  
 و چون در دست ببرد







کرم و خشک است امراض بلغمی را نافع بود و بلغم از  
از غش بدین کشد و مناسبت او را نهایت نافع است  
ماهی است در آن و مناسبت بلغمی را سودمند است  
کرم و خشک است و تا با سرکه بطلان آن کند  
دو افسان را بود از کرم و خشک است  
کرم و تر است که می دانی و سبزه را سود دارد  
کرم و خشک است و جلا دهنده اند کرم و خشک  
است در دیگر سرد را سود دارد سرد و خشک است  
صداغ و شقاق کرم را سود دارد طلا کردن و جگر بادیه  
قوت دهنده و شراب او طبع را بیند و خشک است  
مان عمل کند  
سوسا را است خون او کلف از روی و سفیدی از چشم بود  
خشک و زغ است لح او که زین جانوران را سودمند است  
الطاهر  
قرا از کرم و خشک است شقاق کرم را سود داند معده را

کرم و خشک است  
کرم و خشک است

سود دارد و بلغمی را نافع بود و بلغم از  
را قوت دهنده و شراب او طبع را بیند و خشک است  
اول از دهنده قرا است بلغمی را سودمند است  
را قوت دهنده و شراب او طبع را بیند و خشک است

الطاهر  
کرم و خشک است کرم و خشک است کرم و خشک است

الطاهر  
کرم و خشک است کرم و خشک است کرم و خشک است  
عرق الشار را نافع بود و تحلیل بلغم کند و کرم و خشک  
معتدل است سینه و خلق را سودمند است آب آن غرق  
اخصوق با و کار است و خون در بدن صاف کند  
کرم و خشک است در دهن و دل و دماغ را قوت دهنده  
در دهن و دماغ کرم و خشک است کرم و خشک است  
در دهن و دماغ کرم و خشک است کرم و خشک است

کرم و خشک است



آن تنم زایل **در وقت تربت جوشایدن**  
**دردی که در گوش است** تقطیر کردن زایل کرد  
**نارنج** و خشک شده بشاید و غلاط غلیظ دفع کند  
و راض بنفی اناقع **نارنج** نوجوی از طبیات است و از  
مشک و صندل و فلفل و دردی که پس از غذا آید  
زرد و خشک است اطفال را سازگار است که در حالت  
خوردن دهنده از دود پیرامون  
**رازم** کرم و تراست طبع گرم دارد و مرطوب و سبب را سوددهند  
و گران از وجود است و بیل و المرح است **در عمل**  
بفعل چون صندل است اما سگرم و صندل خاص  
مرغی بشه را سود دارد و در دندان حکم کند **کرم** و خشک  
است مکس و دیگر مرده و احباب بهال الطیف را سود  
دارد **رازم** و صلیب است سگرم و کثیف و  
محرور یا خود دارد مرع و زایل کند **کرم** و خشک

است خفتان بنفی و سودای در سست و توت دهنده  
**رازم** کرم و خشک است و کوبیده و خشک و  
در جرم سوم سگرم بنفی بشاید **رازم** از آب  
ساخته باشند مقدار مقوم را در دوی را به مرده دارد  
خشکی بشاید **کرم** که در اندام است بدو  
جهانم آوردم بارده را تحلیل دهنده **رازم** کثیف است  
مرد و مشهور است درخت خسره که طعم کردن  
آوردم سوداویه را سودمند است **رازم**  
**کرم** و خشک است بوی دبان خوش کند مفع  
او و قوت مجامع دهنده اکل او **رازم** مرده و نوج او کرم  
و خشک است کرم در جرم دوی قبیعی باشد  
که عثیان صیه باز دارد و صغار بدل کبار باشد  
**کرم** سوم در کرم و خشک است فلفل و صرغ را  
سودده **کرم** و خشک است بدو به سبب  
زرد و کثیف و درم را سود دارد و عرق الساقی



و اما در کرم و خشک است

اعصاب را ماست بیدل او را دانه گرد است  
کرم و خشک است کرمها را اندون بکشد و  
فرز آفرید خاصیت القوه را بر عنت و بطل  
شیر را از پیرون کرم و خشک است طلا  
کردن بهق و برص بکشد کرم و خشک است  
به درجه اربعه قطره در تقطیر کرم کوش بکشد و در  
از آن زائل کند طلو و می باشد کرم و خشک  
آوردی و سیتی اعصاب را مفید است خاصه بطلا

**کرم و لطیف است و در تری تشکی معتدل است**  
ا بود خوب در غذا دهنده و سازگاری خاصه آینه  
آفت نمیداند باشد طبع نرم دارد و خنک و نفع آرد  
و پیوسته و خلق و پدید را نافع است کرم و تر است  
در مینی افزاید و اگر جفت کند و پیستی معده و عقیان  
و تشکی آرد کرم و خشک است معده را قوت

دانه و اسهال خون را به بندد و تشنه باز دارد خاصه که  
از ضعف معده باشد کرم و خشک در دوم سق  
بکشاید و باز بکشد معده را زایل دارد و بطن  
و سودا را بکشد کرم و خشک است معده در دوم غصه  
را قوت دهنده و در پی خطا را زایل دارد و در جمل  
کرم و خشک است معده را سوز دارد اما صداع آورد  
کرم و تر است در دوم باه میفزاید و بوی بدن  
فوش کند و طبع نرم دارد و متن ابط را نل کند و بول  
براند و چون بر بمان بشویند چنده بکشد کرم  
و خشک است در حفاظ افزاید و معده را قوت  
دهند و اسهال به بندد در دوم مرد و خشک است  
قی باز دارد و خفقان کرم را سوز دارد و اسهال در سوز  
ببندد در زین است و کرم و خشک است در  
پیوم باز بکشد بیدل او ناخواه است  
در و خشک است غرضه یا آب او خنق را سوز دارد

در جمل







**درجه اول** کرم و خشک است بدرجه دوم ترکان چشم  
 را نیکو کنند و اخلاط بزد کنند و در دگرده را سفید  
 است **درجه دوم** منقول را غری آوردن بر تان و در دگر و  
 استسقا را نافع است **درجه سوم** یا رنگ را گویند  
 پستان خون باز دارد و این منافع در اوراق و تخم  
 او موجود است و چون بخامد و هم استن  
 زایل کنند **درجه چهارم** غصان او پسند و شش را نافع است  
 و سده جگر بکشاید **درجه پنجم** در اول کرم است بولی براند  
 و بدن فربه کند و خوابها آشفت نماید **درجه ششم** کرم و تر  
 است در آخر درجه ثانیه صلابت کبد را بشاند خام  
 طلا کردن و سویی را پسیاه گرداند و دود آن  
 چنین کند **درجه هفتم** و تر است در دوم درجه ففقان  
 را نافع است و در قوت جماع افزاید **درجه هشتم** جگر و سوزن  
 کرم است در درجه سوم بیه پزاید **درجه نهم** سرد و خشک  
 در درجه سوم نفع او همچون اترج است **درجه دهم**

درجه اول کرم و خشک است  
 درجه دوم منقول را غری آوردن بر تان و در دگر و  
 استسقا را نافع است

درجه اول کرم و خشک است  
 درجه دوم منقول را غری آوردن بر تان و در دگر و  
 استسقا را نافع است

**درجه اول** کرم و خشک است او نام حار  
 را سود دارد و ابتداء را نافست و جگر را قوت  
 دهد **درجه دوم** کرم است بدرجه سوم لطیف کنند  
 است در شکم کوفتی و نفق و فالج خوردن طفل  
 کردن سود دارد **درجه سوم** کرم و خشک است  
 ففقان در شش شانه را سود دارد و بوییدن آن سبب  
 و پستان زایل کنند **درجه چهارم** کرم و خشک  
 است مضطرب او بیکر بسیار است و نفع او استسقا  
 زیت را باند نیست اما در بر کرده در اقرص مستعمل  
 است **درجه پنجم** کرم و خشک است بدرجه ششم  
 رطوبات از پسند و شش دور کند و در بول را نافع  
 است اکلا و تنفیس و بچه مرده فرود آورد **درجه ششم** کرم  
 و خشک است در سوم درجه ششم آن رطوبت از دماغ  
 فرود آورد و چون برداء الثعلب طلا کنند سویی  
 بر ویانند و در قضیب مسح کردن نفوذ آورد و لذت



جماع افزاید **سرد و خشک** است در دوم قوی تر  
کند **سرد و خشک** در دوم غایب از آن بگویم که کند  
و تنگ دم و سعال بلغمی را نافع است و معده را قوی  
دهد و درم جگر را سود دارد **سرد و خشک** در دوازدهم  
است دماغ و دندان را از آن دارد و سوزن قوی کرد  
در دوازدهم تر است غذا اندک داند و بیرون  
زهرات قلیح و عرق سرد باز داند آورد  
میوه منده و شست و در درجه دوم گرم و تر کشیده و  
خلق را سود دهد و در باده افزاید بدلی او سکه و پیل  
است **سرد و خشک** است در درجه سوم و دماغ  
معتدل مزاج را قوت دهد و سیلان و دفع از چشم  
باز دارد بون در کشند و دل را قوت تمام دهد و نشاط  
آورد و ذهن بفرزاید و حقائق و حیات ببرد و تریاق  
سموم است **سرد و خشک** است در سوم دل را قوت دهد

و اشتها بیدار آورد و حقایق را سود مند است و جگر را  
ضیف کند خاصه بنشیند خورد **سرد و خشک** در سوم گرم و خشک  
است سده را سود دارد و بول براند **سرد و خشک** در  
خشک است در اول باشکریست و خلق را سود دارد  
را قوت معده را قوت خاصه معده سرد و  
دوم در گرم و خشک است فواق استلایی باز دارد  
و دماغ شک دیوانه را سود است **سرد و خشک** در گرم و خشک  
است در چهارم در ران و مفاصل و قوی و سرفه  
کهن را نافع است و باز باشکند و آزار دین و پستل  
کوین **سرد و خشک** در گرم و خشک است خنای بلغمی را  
سود دارد و چشم کشیدن سفید سرد **سرد و خشک** در اول گرم و خشک  
است دماغ القوی و کلفت و بوی صندل نافع است  
نان **سرد و خشک** در سوم شود و از معده بگذرد **سرد و خشک** در سوم  
به بندد و اصحاب قوی را از زبان دارد **سرد و خشک** در سوم  
دیر گوارد و غذا بسیار دهد و بدن فرو برداند **سرد و خشک** در سوم



بهر آنست که بر سر آب پخته و فرو نرود بخیال بضم است  
 و طبع به بند و نفع آنکه در وریک کرده و تشنه باز دیند  
 آورد **خشک** باشد و در سقم شود و طبع را بیند  
 و ابل تعب را سوز میدهد است **در کواره** و ابل  
 کد و تعب را لائق بود **بخیال بضم است** و غلیظ  
 و طبع به بند **سرد و خشک است** و غلیظ طبع را به  
 بیند و سوز آورد و امعاء را غلبه بسیار بد و در کواره  
**سرد و خشک است** غذا آنکه بد و طبع را بیند  
 و از بخت بهتر است **سرد و خشک است** و  
 قابض قوی و نفع معده آورد **بخیال بضم است**  
 باشد قوی آورد **بخیال بضم است** قابض است و در شکم  
 آورد **سرد و خشک** در اول دوم دندان است  
 معده سرد را سوز دارد و تشنه آورد **سرد و تر است**  
 سرد و سینه را سوز دارد و بول براند و طبع نرم دارد اما  
 نفع آنکه در **اب**

**در اول** درجه نایب کرم و خشک است آواز صافی کند و  
 بوق و برص را سوز دارد **در کرم** کرم  
 و خابیدن بین دندان سخت دارد **در کرم** قابض است  
 و مست دل در کرم و سردی را آن سوز که با سوز دارد  
**در کرم** سرد و خشک است ریشها نرم را سوز دارد **در کرم**  
 سرد و تر است موی را دارد و سیاه گرداند چون بنان شود  
 و سبب از مرم **در کرم** کرم و خشک است چون بنان  
 بهر آنست بخیال از زبان زانکه **در کرم** در دندان  
 را نافت و موی را انقباض عجیب است **در کرم** کرم  
 و خشک است رطوبات معده را سوز دارد چون باشد در  
 بخورد **در کرم** شستن قوی او غرض را میفکند و در  
 خلق را از آنکه **در کرم** در میزد که در آن سوز دارد و در  
**در کرم** است در دوم و قابض طبع او عث را از آنکه  
 چون در آن نشینند **در کرم** معتدل است در کرم و در  
 طبع او نفوس را میفکند است **در کرم** را در آن بار و غن

بخورد و موی را  
 بخیال از زبان زانکه



قطن ریش برافیند است و در مرد و خشک است  
 او صلب را سوز دارد و گرم و کزیده را خوب است  
 مرد و خشک است حرارت برچیند چون صاحب  
 را شکر نزدیک خود بپزد  
 در خشک و گرم و دوم درجه لطیف کنند است  
 و قاعض طبع به بندد که کاشنی سرد تر است سد  
 هر کاشانه و گرمی سدن ساکن گرداند و گرم و خشک است  
 و دوم و لطیف کنند است معده و جگر را قوت داند  
 و قاعض کند  
 با سیم گرم و خشک و لطیف کنند است کلفت برود  
 صلب بلغمی و لثوه و قالج و عرق النساء را سوز دارد و بل  
 او سوسن است و قوت دل عاشق است از آن  
 سب که و سوسن و حقان را از کینه و قلب را قوت

در خشک و گرم و دوم درجه لطیف کنند است

عظیم باشد سرد و خشک است و از انجارت و  
 اسهال خون را سوز دارد و مرد و خشک است و پلوم سب  
 آورد بدل و لثاج و داریچنی باشد و قوت  
 زهر قاتل باشد از خوردن آن احتراز کنند  
 در خشک و گرم و دوم درجه لطیف کنند است  
 در کرا و دیر مرگ و این قنات پست و دو پایست از  
 مرقعات و معاین و عوارشات و اقراص و جوبات  
 و سفوفات و شرب در بریات و لغوفات و مطبوعات  
 و بریات و ادیان و ضادات و اطلاب و احقان و  
 سونات و سحوبات و بخورات و تغذ و صمات و  
 و نطولات و مرمات و غیرهم  
 در خشک و گرم و دوم درجه لطیف کنند است  
 و در خشک و گرم و دوم درجه لطیف کنند است  
 و در خشک و گرم و دوم درجه لطیف کنند است

مفرح یا قوت



وین لعل در دم عقیق دو درم شب یکدم و نیم کباب درم  
طباشیر سفید سفید درم صندل قاضی بیخ درم صندل  
سرخ دو درم ورق نیلوفر سه درم پوست زرشک سه درم  
کل سرخ بیخ درم کل مخوم دو درم کشینه خشک سه درم دانه  
میان کل سه درم ساج مندی یک مثقال رزینا دیک مثقال  
زویج عقیق یک مثقال عود هندی سه درم دیوندر چینی  
دو درم تخم کاشنی سه درم کافور دو مثقال پوست ترنج  
سه درم کافور بان سه درم بهمن سفید دو درم بهمن پیس  
دو درم ملیله کافی سه درم شک بیخ نیم مثقال عصاره  
دو مثقال ابریشم خام سوخت دو درم شیر اند پست درم  
آب کل یکین طهر دیگر شراب یکین آب انار حلو  
چهل درم سحر بل پست درم این جلد کومته و پخت بهم آمیز  
در ظرفی چینی جل بگذر میان جوهند شرفی یک مثقال  
تا اول نمایند **درم** و وارید درم کباب بیخ درم صندل  
سفید هشت درم کافور بان ده درم فرخ خشک شش درم

کاشنی بیخ درم صندل سرخ هشت درم درو بخ درم صندل  
ساج هندی چهارم درم اقیقون شش درم ورق کل  
شش درم پنبه یک شش درم تخم فرخ خشک چهارم درم  
رزینا دیک چهارم درم طباشیر سفید سفید درم تخم یالنگو  
چهار درم زعفران یک درم کافور چهار دانگ شک فالیس  
دو دانگ عود خام ده مثقال کشینه خشک بیخ درم تخم  
سفید چهار درم بخت چهار درم کل ارنی چهار درم جلد کومته  
و پخت عصاره شرب دنیا ری و دانی بیخ در شراب سیب  
برشند شرفی یک مثقال باشد **درم** و ورق کل یک  
درم طباشیر یکدم کشینه بریان کوفه یکدم تخم تورک  
دو درم مغز خیارزه دو درم مغز خیار بانگ دو درم مغز  
کدو دو درم کافور بان یکدم بهمن سفید یکدم زرشک  
بی دانه سه درم مروارید ناپسفته دانی کباب دانی کوفت  
و پخت بهم آمیزت یکلاب نبات و عرق پند خشک  
آورد و برشند شرفی یکدم کافی باشد **درم**



که حقانرا سوزد در دوزخ کاه بانشش در دوزخ غرق نشی  
 در دوزخ بیاورد در دوزخ کوه پخت بر آب بالکوه ششتری  
 یکدم کافی باشد **در دوزخ** که حقان کرم را سوزد در دوزخ  
 در دوزخ با و لولو و کاه بیا و کل از دوزخ یک دوزخ ششتری  
 یکدم پنبه الطیب ده دم کوه پخت یا کلاب و بنا  
 در دوزخ ششتری یکدم **در دوزخ** که حقان کرم را سوزد در دوزخ  
 و در چینی و بلید و ابل و شیطه مندی و دوزخ و دوزخ  
 در دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 از یک ده دم یک ده دم و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 در دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 حل بایند بعد از آن ششتری یک ششتری **در دوزخ** که حقان کرم را سوزد در دوزخ  
 و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 فق و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید  
 در دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 در دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ

یا آتش زیاده کشته زهر شود و لطافتش کم است و مبل  
 کرد و دوزخ بیاورد که کعبه از جوب شاه بلوط باشد یا ششتری  
**در دوزخ** که حقان کرم را سوزد در دوزخ  
 بخوشانند تا باغچه آید حای کشته و با دوزخ و دوزخ  
 بقوام آورند و در ظرف کتند **در دوزخ** که حقان کرم را سوزد در دوزخ  
 بهما و کرم را سوزد در دوزخ و دوزخ با دوزخ آب غول ششتری  
 یکدم تا بچین شود و یکدم سید تا نیک صاف کرد  
 روز دیگر بیا لایند و هر یکدم چینی آب چینی شکر بر بند  
 و بقوام آورند **در دوزخ** که حقان کرم را سوزد در دوزخ  
 خلط پاک کند و بخوبی سید و دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 در دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 از یک ده دم یک ده دم و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 در دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 و صای کتند و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 در دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ



بوست چ از بانه چ درم پوست چ کاشنی تخم کاشنی  
دوم از بانه از یک دودرم کوفته و بخت در دو من آب  
بجوشانند تا بقیه کم شود پس مالند و صافی کنند و باطلی  
شکر سفید بقولم افزند **سرخس** خداوند معده گرم را  
سوز دارد و طعام بوزد آب بپزند هر یک چهار یک  
و شکر کمین بجوشانند و بقوام آوردند **سرخس** مر قند و کلاب  
و آب بقوام آرد هر که بقایق خندان بریزد که بخوش کردد  
**سرخس** مدق بکوشاید و مزاج سرد را و استسقا را  
سوز دارد پوست چ از بانه چ درم پوست چ کاشنی تخم کاشنی  
هرم پوست چ از بانه چ درم تخم کاشنی تخم از بانه تخم کاشنی  
هر یک چ درم عصاره غایت یک درم پنبه سندی دودرم  
جلد را کوفته یک شیار بوزد و بیکبار یک سه که و کهنه آب  
فرغار کنند پس در آتش بپزند و نرم نرم بجوشانند تا بقیه  
کم شود صافی کنند و بایک شکر بقوام آوردند **سرخس**  
آب انور صافی صد من کوفته بخت فرغ پست من

عود خام دودرم زعفران چ درم مشک خالص دانه  
قرنفل سه درم سیاه سبزه درم جوز بواج درم مصطکی  
چ درم پنبه یک درم خردلیک درم کباب سه درم زرد باده  
درم زنجبیل یک درم دارچینی یک درم خولجان چ درم  
عاقرقا یک درم پنبه یک درم آب کایکین عسل کرفه  
چ من دارد که کوفته و بخت آب انور و کوفته و عسل  
و کلاب بجوشانند و بیا لایند و در طری کتد یا کاشنی با  
صنی و نگاه دانه تا بوقت حاجت باز خورد کاشنی  
ترکیب **سرخس** زعفران و صوف تموز **سرخس**  
**سرخس** عویق که مر قند و دیرینه دانه چ بود پست و بود نه  
و کند بجوشانند در آب و صاف کنند و عسل دهان  
حل کنند **سرخس** که مر قند و مشک را سوز دارد مزاج نام  
طویفه سیاه نزدیک اینسون کثیر اصنع عری از هر چ  
درم فایند ده درم بکوبند و با آب از بانه ترسیا بپزند  
**سرخس** که علت ربه را سوز دارد برسیا و شان بود



انچه پيغند در آب پيروزه و صافي کنند و با نم آميخته  
 لعق کنند **لعل** که ذات الحجب را سود دارد  
 لعاب بر دانه و بگو و در شرک روغن کلبا دام  
 و بنفشه بليات شيرين کنند **بشتم**  
**در بيماري** صفرا بر اند و گري بگو بنفشه و نهام خانه  
 را سود دارد پسنایي مفت درم بنفشه چ درم نیلوفر  
 چهارم تخم کاشني سه درم ورق کل رخ چ درم الو  
 سیاه ده دانه غناب سي دانه ترندي ده درم الوکلی  
 سي دانه مغز خیار جبه و ترنجبین از هر یک با نخل **درم**  
 پيروزه خیار جبه است **چهارم** **درم** غلظ و سودا  
 از بدن بر اند و تب ربع را سود دارد پسنایي مفت  
 درم چ درم کیم درم بالنگود درم کاذبان دو درم بلبله  
 دو درم آله دو درم جلد بلبله درم دنج درم جلد بلبله  
 کالبي چ درم بلبله سیاه مفت درم اسطوخودوس  
 چ درم تربسفيد مجوف درم دنج پيروزه طایف

با نخل درم ورق کل رخ با نخل درم شاتق یک  
 دست ایتون درم پسته دست درم مغز خیار  
 جبه و ترنجبین از هر یک با نخل درم **چهارم**  
 در دست و فاصل را سود دارد پسنایي مفت  
 درم چ درم کیم چ درم پيروزه طایف ده درم تربسفيد  
 دو درم بلبله زرد چ الوسیاه و غناب از هر  
 یک دست دانه اسارون دو درم جلد دو درم  
 سورخان دو شقال خیار جبه و ترنجبین از هر یک با نخل  
 درم **چهارم** سودا و بلغم بر اند بلبله زرد و کالبي  
 و سیاه از هر یک چ درم بلبله و آله از هر یک دو درم  
 ایتون دو درم درم ورق کل رخ چ درم پسنایي  
 مفت درم تخم کاشني سه درم پيروزه طایف ده درم  
 پانه الوسیاه دست دانه پستان سي دانه  
 بنفشه چ درم نیلوفر سه درم مغز خیار جبه و ترنجبین  
 با نخل درم بخته پیا لایند جلد را و معتدل يد مند



**بیماری آیداره** **فیقه المصطکی** عفران پنبیل بعدی

حب البلسان اساردن و پنبیل دار چینی به لافز  
کبابه عود البلسان از هر یک یک درم جبر سقوطی با نخل  
درم این ایام شقیق و دماغ بکند از مواد غلیظ و صلب  
و غلظت عین و کرانی و کشش از این که اند **بیماری آیداره** **فیقه المصطکی** عفران  
و پنبیل در بود عرق النساء و کرانی و کشش و فالج و لقوه  
را سود دارد شخم فطیل با نخل درم بصل الفار شوی  
هشت درم غار بقون دو درم سقوطیاده درم جبر سقوطی  
پا نخل درم جاماده درم سو فار بقون هفت درم سارح  
سندی جبر و زبون حاشا از هر یک دو درم فرایون  
و سیلی از هر یک هفت درم فلفل و زعفران و دار چینی  
هر صافی فطر اسالیون از هر یک چهار درم جاوش و شکر  
عصیان اسپتین اسطرخ و دوس از هر یک چهار درم بصل  
هشت درم خفیه ستر و نوا و نخل و نخل و نخل و نخل

درم سو فار بقون هفت درم سارح  
سندی جبر و زبون حاشا از هر یک دو درم فرایون  
و سیلی از هر یک هفت درم فلفل و زعفران و دار چینی  
هر صافی فطر اسالیون از هر یک چهار درم جاوش و شکر  
عصیان اسپتین اسطرخ و دوس از هر یک چهار درم بصل  
هشت درم خفیه ستر و نوا و نخل و نخل و نخل

روی از هر یک سه درم کوته و پخت در عسل کف گرفته

برشند **بیماری آیداره** **فیقه المصطکی** عفران پنبیل بعدی  
خطل بصل الفار شوی غار بقون اشسته سقوطی  
فریق پیاه سو فار بقون فریقون از هر یک شازند  
درم سیفالج اقیقون مسقل کار بوس و طاماد بوس  
سیلیخ از هر یک هفت درم سیلیخ نوا و نخل و نخل و نخل  
فلفل و دار چینی و جندید پسر فطر اسالیون از  
هر یک چهار درم کوته و پخت در عسل کف گرفته  
برشند **بیماری آیداره** **فیقه المصطکی** عفران پنبیل بعدی

میکند **بیماری آیداره** **فیقه المصطکی** عفران پنبیل بعدی  
درم سو فار بقون هفت درم سارح  
سندی جبر و زبون حاشا از هر یک دو درم فرایون  
و سیلی از هر یک هفت درم فلفل و زعفران و دار چینی  
هر صافی فطر اسالیون از هر یک چهار درم جاوش و شکر  
عصیان اسپتین اسطرخ و دوس از هر یک چهار درم بصل  
هشت درم خفیه ستر و نوا و نخل و نخل و نخل

آرامی باشد و اگر خشک گردد و دیگر باره قند با عسل  
بر سر آن کشند **نوشته** بر آن بنفش تر از احشایاک کشند  
در ظرف چینی نهاده به یک من بنفشه دو من قند بر  
نهند و بپزند **نوشته** بر پوست بالنگ بپاشند  
و پستان در روی اندوی پوست بپاشند و دور  
کشند و تحت تخت سازند و در روز در آب نمک نهند  
بعد از آن بهر و ن آورند و چند نوبت با آب شیرین  
بشویند تا تنی نماند و بهر روز بروی کرباس اندازند تا نام  
از وی بچیند پس با عسل کف گرفته بپوشانند و قدری  
در عفران روی اندازد و مضمحل سازد **نوشته** بر آن  
زنجبیل بزرگ بکوبند و پست روز در آب نهند بعد از آن  
آب از وی نشفت کند و در یک سنگین با آب عسل بپوشانند  
تا نیک بخت شود و هر دن آلود و در د کند و با عسل شسته  
بپوشند و بخان کنند که تو باشد **نوشته** بر آن  
**در آن** روغن بنفشه با زام شیرین مقطر کرده

به احتیاط زبان که روی تنی باشد و نیم ساعت در کپ کرباس نهد  
نوکند و باید که کرباس خوش بوی کرده باشند و بوق کل  
عود بهره من با فام روغن و نیم بنفشه آب بنفشه از اخشلک  
کرده همان اندازه و مع صدر و از آن یکدرد بعد از آن روغن  
از آن با زام بکشند چنانکه در سمت **نوشته** بر آن  
بکوبند و روغن از وی بکشند **نوشته** بر آن مقدر است در کپ  
در روی حرارت دلی تا سوزد مدت و در قوت فم و دمل خاف  
هر با زام مقطر کرده دو من در ق کل ربع نیم از دانه پاک  
کرده صندل از وی بکشند **نوشته** بر آن موی یا سپیاه و قوی  
کرده اند آمد از دانه پاک کرده و در پوست چغندر سرکه  
در آب بزد تا بپزد آید و با لند و صافی کشند و بر آب عسل  
بپزند بهر و ن بپزند و در نیم نیم بپوشانند تا زام پس که اثر آب  
در نماند و روغن بپوشانند نگاه دارند تا بوقت حاجت  
در کمر است لته و فلیه را سوزد دارد و هر در جاج را سوزد آرد و روغن  
از سر تازه وی بکشند **نوشته** بر آن مقدر است در روی و تری

و صندل و روغن





در دود آب فروخته آرد جو آرد با طلا آرد و سپید  
گفت دریا میران جینی خود سز با نام نه گفته و بخت  
بیشتر آیت طلایه **شکر** که اثر آید از وی برود  
در استنک بشود چار پرورده و چنان آرد بخود استخوان  
پوسیده آرد به پنج تخم فروخته بگویند و لب طلایه  
و با ساد بجام رو نمیکشند زایل شود **شکر** که بوی  
را پسند و براق گرداند شاه رقی و صاحب جود تر  
آیت پالند و بوی را بر دهن شوی و در دهن قسط عرب  
گفت که در سفید شود خاصه بوی بلی

**در آینه و سیلاب و در کت**  
**شکر** که بوی را بانی شمع جرق از یک ده درم  
شکر پسند چهار درم گفته و بخت استمال **شکر** که  
دست و سبک را سود دارد جلد بلیله زرد توکیا که ملیه  
از یک لیست نه درم زنجبیل سنت درم دیم دار فلفل  
درم دیم زرد جو به درم آبی داده درم میران جینی

دو درم گفته بخت در فریغ سبز کاشی گند و آب غول پرورده  
و شک سازند و نرم بگویند و در کار بار پرورند تا بخت  
گرفت آب غول پرورده شود بعد از آن استمال سازند  
**شکر** که بوی را صف بر وقت چشم را سود دارد  
سودا قلیا نقره طبع مندی بوی را زنجار فلفل سیاه  
و سفید دار فلفل گفت دریا از یک چهار درم صبر استخوان  
سبیل و فلفل از یک یک درم دیم زنجبیل و درم گفته  
و بخت با نام آیت **شکر** که در مدد انا صفت  
از ترکت پرورده برین کار که کلاه تر خورده باشد نشات  
صنع حیا شکر پسند مسای دی گفته و بخت آیت  
**شکر** که خارش خوب بکند را سود دارد صبر فلفل  
یکی جلد بلیله زرد و سیلاب مایشا سادی گفته و  
بخت هم آیت **شکر** که ابتدا نزول آب را تا رفع  
است زخم کا و زخم کلنک زخم باز زخم آله زخم  
کبک زخم زخم از یک درم فرنیون ده درم شمع فلفل



[illegible]

1875

اول چہرہ

که بچ و دندان یک کسند و بوی دندان خوش سازد چو شست  
نیک اندرانی گفت دریا از هر یک ده دم عاقر قرقا کباب  
نیم گران هر یک ده دم حاق چهار دم قرقفل دو دم کوته  
کوته پخت بهم آیمخت درین دندان افتانند  
که بوی دندان خوش سازد و دیدنی را لعل کند چو ترک  
طیاس پشید خسلاند ساق کلانار هلیله در دارة عدل  
کوته پخت درین دندان ریزند که بچک است  
سود دانه و دق کج سرخ بر باز و زاج یا یالی تراشه صندل  
بوست هلیله زرد شیر خشک عروق الصفا از هر  
یک مساوی کوته پخت بهم آیمخت و بای دندانها گیرند  
در وقت خواب که تن بغل بر دشت یا بای  
دو دم کل هر شش دم مردانک شش دم کوته  
و پخت بهم آیمخت و بایط معقول بیکلف بازند و غسل  
از آب اشنان تر باید که باشد که البته زایل گردانند  
که پستی زبان را ببرد و خوشادر در فلفل عاقر

فردل سفید کوته و پخت بهم آیمخت زبان را بیدان میماند  
که از جراحت خون باز دارد و خشک بند  
کند دم لاخون کلانار شاذنج عدی شسته مساوی  
کوته پخت بهم آیمخت در موضع پستان افتانند  
سعودی که اصحاب فالج و فلج را سود مند است فوذه  
جبلی کند شش قطره یون بار یک مساوی کوته و پخت  
بهم آیمخت در پستی کشند که صداع کرم را سود دارد  
آب کامو دروغن یلوفز با شیر دختران آیمخت در پستی  
کشند که شقیقه و صداع سرد را سود دارد  
روغن بازام تلخ روغن شمش مرباب مرزنجوش  
آیمخت در پستی کشند که صداع سرد و بسیار  
سود دارد شیخ ترکی قرقفل مرزنجوش از هر یک یک  
مثقال پیسات چهار مثقال باب سرشته و عصان  
آزاد کشند که بوی پنی را خوش کند فقب



المذی زاج پیما قلفظار و نقل پوست انار ترش  
 از هر یک ده گرم گرفته و بخت هم آمیخته قتیله یا آن کوزه  
 کرده بار و با ملوشتند و در مخپسین بنند و در آن  
 شب نفس از دایان کشند و با طایفه پسی به بوش  
 بشویند **ع** که خنایق را سود داند و باه نزدیک  
 آب عکس شراب توت آب کشند متر خیاره  
 صاحب لقمه و فالج و سکه را سود داند و دایان  
 فقر افردل و بی یونج علقه قرطاز بخیل غوزه شود  
 و بر سر بختن آسان کوفت پوست چ کر فس  
 از هر یک ده گرم گرفته و بخت هم آمیخته در سال العسل  
 قتیله کرده غوغ کشند **ع**  
 بخوری که خون از بینی رفتن باز دارد ایون معری  
 زعفران از هر یک یک عدد گرفته و بخت بقتله کتان  
 و هر که ملوشت کرده در پسی بنند **ع** که مان فصلی  
 کند اتفاقا کاغذ سوخته شب یانی به هندی مالک

طعم به ده گرم گرفته و بخت آب گرم و سلیمین و هند و کو  
 بخت بطبع نبیوض برز بطبع کشند شاید

آنج عرق آورد عاقر قرحا در روغن کچندند و در بدن  
 اند که عرق وافرارد **ع** بون از پی خرد کرده در روغن  
 با یونج حل کرده در بدن مالند که عرق آورد **ع** آنج عرق  
 بکند و جلیجان سماقی برنج مغسول از هر یک ده گرم ده  
 است آب بریزند تا باقیه آید مایه ای سازند و بر یا حله دست  
 دم از آن باز خورند **ع** که از پی درق که گرفته و بخت  
 چون غبار بار و روغن مورد آمیخته در بدن مالند **ع**  
 بدن را بر روغن مورد و روغن گی بر بکشد و در جامه  
 خواب برکت ببرد و برکت کند و برکت سب و برکت امرو  
 و برکت آبی بکشد تا آنکه البته عرق برود **ع** که از پی سر  
 آب سب و بخت طعم کند پسی با شد **ع**  
**ع** که بدن

خورده اند مغاث بهمن سرخ بهمن سپید زرد نهاد و نیز  
 و خشک شکر با آن یک سبزه بگویند و بر روغن کاه و جرب  
 کنند و این است کدوم و این است کرسند میانه و در  
 بامداد پست دم بخورند که مزاج گرم با سود دارد  
 و مزاج کند آرد با قلا مغز آرد کدو مسای بگویند و باروغن  
 با ذام میانه و در بامداد و درم تناول نمایند و از عتب  
 آن آب انار خورند و خود متفرغ شیر و غار کرده  
 یکشنبه روز بس پرخور آرد و در سایه خشک کرده اند بعد از آن  
 خورده بوند آرد با قلا آرد بر آرد کدوم آرد بوش آرد  
 عقیس مغاث خشک شکر سپید مغز با ذام مغز دانه آرد  
 از یک یک پست دم مغز دانه یا لنگ تخم توک بخورند  
 متفرغ کثیر از یک یک هفت دم کوفته و پخت بهم اینست تلایان  
 روز هر روز درم بخورند و از عتب آن انار ترش خورده  
 کثیر خشک شکر بهمن سپید مغز با ذام یا خجانه از هر  
 دم دم کوفته و پخت بهم اینست باروغن کاه بخورند و در

در یک یک است جو آشت کنند و در بامداد پست دم تناول  
 کنند و خود متفرغ کدو و مغز تازه و شهدانه و شکر  
 و شکر و خشک شکر از یک یک کوفته و پخت باروغن  
 در یک یک پست کنند و قدیری عسل یا شکر آرد آن کنند و بقوم  
 آورند تا مانند بچون شود هر روز قدر یک جز بخورند  
**درم**  
 اسپنداب رصاص چهار کیلوم صاف روغن کنند  
 یکین موم باروغن بگذارند و اسپنداب بر آن بر آید  
 و در باون کنند و نرم نرم می مالند تا نیک منعقد شود  
 سید از آن در ظرفی کنند و این نرم سپید است  
**درم** مرد است که نیم رطل زیت ارجلی شمع  
 زعفران زیت روی دو دقیقه خاک موم و زیت  
 درم بخورند و مردار سنگ در آن اندازند و هر یک  
 کشند **درم** موم صافی یکین کنند و قیر آشت چهار کیلوم  
 در سر آرد اندازند تا جلا شود و روغن زیت یکین موم در

درم  
 درم  
 درم





بجوذ راه دادن **صلی** اثر بر پا کرده داذشت چون  
سکجین و نر بندی با برف و آب نقوی فواکه باشد  
سپید **صلی** کشکاب و زردی بنویش و نر بندی با برف  
بزغاله داذن و چون تب نازل شود بطبوع فواکه طبع  
بزم داشتن **صلی** اما تب دق اکثر عقب بهای  
داذ عفتی باز دیناید و مبادی حرارت دست و گاه  
بود که حرارت بجز و معده بد قاذ کند و آن در اعضا  
اصلی آید و تا آن رطوبات اصلی نیست گرداند  
آفت آن شود و **صلی** آن بعضی ضعیف و دقیق و ضعیف  
و متواتر باشد و مدقوق از حرارت تب آگاه نباشد و بی  
باریک شود و چشمها کوفته و درگاه که غنا خورده حرارت  
تب بعد از یک ساعت بر مدقوق ظاهر شود **صلی** کشکاب  
با برطان و نیلوفر داذن و در سوا خشک جوذن و هر روز  
یکبار معتدل رقیق و آب فایز استعمال کردن در دهان  
نشاندن و دروغ بنفشه بکند و در بدن مایه ن و لیس الحار

که بر کیه و جریع باشد داذن و آب خیار کدو شراب نشانی  
نخ بود و گاه گاه موکام و اناشیرین و پش ترش و شراب  
صندل و قوص کا فوری و قوص معتدل داذن **صلی** زردی بنویش  
برخ زردی دهند و بایچه بزغال و اصله نباید گذاشتن که  
طبع نرم گردد **صلی** و بی تنه عفتی باز عفتون خون و نما  
باشد باز عفتون بلغم و سوا اگر از عفتون خون باشد  
**صلی** کوبید و پیوسته بدن گرم باشد تا کاهی که متقصی شود  
و علامت او سرخی چشم دردی و خلوی طبع دهان باشد  
**صلی** مفید باید کردن و طبع بطبوع فواکه و مایه  
زرد نرم داشتن و طباب الوسیاء و غناب و غیره  
و نبات داذن و بعد از آب استغراق آب خیار کدو و دونه  
نیم تورک و پیکچین داذن **صلی** هر خلطی که پرون عروق  
شعغن شود آنرا **صلی** کوبید و علامت او آنست  
که حرارت این تب بازم بود و اندرون گرم تر از پرون  
بود بدین سبب تشنگی غالب آید و لون زبان زرد



کردن یا پسپایه و درین تب مردها نقص نباشد **ک** فرق  
میان عرقه و مطلق آنست که عرقه بوقت غلبه اشتداد  
کشد و مطلق بختین باشد **ع** علاج جناب تخم کاشنی  
و نفثه و اوسیه و تر مندی و آب انار عسل و عاقص  
بانیات دند و استفرغ صغرا بطبوخ فواکه است که  
هوان فکوس خیار خمر و شیر خشک و برک کل و بلبله زرد  
داخل باشد بعد از استفرغ تمام آب خیار که و آب تخم  
توکه و سلجین و قرص کاشنی نرم داند و تقوی فواکه  
کشیدن در میانهای روز **ع** علاج شکاب با تخم کاشنی و  
نیلو فروغاب و خشکاش دهند و در مکی خمر کشیدن  
و برک پد و برک خشکاش و کدو در قرص کشیدن  
اگر صغرا خارج عروق منعفن شود آنرا **ع** کوبند  
و غب بر دو کوناست خالص و غیر خالص دوام **ع**  
دوازده ساعت باشد و این تب یکرودناید و کردنیاید  
اگر تدریجاً آهوا بپوش کرد عدد نونهای این تب از وقت

نوبت نکند **ع** علاج آن نبض سریع و مختلف و قارون ریختن  
و ناری و در غریب بود و در اشتداد تب ناقص و نند  
تمام باشد و در حالت اندک نشانی غاب شود و زود باز  
گرم کند **ع** علاج این بر دو نوع یکی است جلاب از تخم  
و تخم کاشنی و تر مندی و اوسیه و الوکیل و ورق کل برخ  
و نیلو زرد نبات و ترنجبین داند **ع** علاج شکاب سیاه  
دهند و طبع را بطبوخ فواکه و طبع بلبله زرد نرم باید داند  
و استفرغ صغرا کردن و پس از استفرغ قرص طباشر و  
قرص معتدل داند و سلجین بزوری ادر صغرا کردن  
**ع** علاج البیاض از جمله بیهاک از ترکیب بلغم و صغرا توکه کنند  
و علامت آن تب آنست که بسیار باشد که اندر مکی نوبت  
دو بار یا سه بار را آغاز کند **ع** علاج جلاب اصل اسوس  
و تخم کاشنی و تخم کشوث بانیات و ترنجبین دند و آب  
گرم و سلجین بیه فرودن و استفرغ صغرا و بلغم بخون  
خیار خمر و سنای و قرص نفثه و طبع بلبله که دران

ترجمه و از یانه باشد گرون **عنا** کشکاب یا بخود آب و  
نیم ناز یانه و اذن **البیاض** را بسم عفتوت بلغ باشد  
و علامه او بغض صغیر و ضعیف بود و قاروره در ابتدا سفید  
و تیره در انتها نارنجی شود و سرماند و زنده قوی باشد و عثیان  
و قی بسیار **عنا** قی باب کرم و بچین صلی فرزند  
و جلا کش کرد و بچین دمنده و **عنا** کشکاب یا بخود آب  
و ناز یانه و اگر قراغ بلغ بچین ترجمه و ترجمه  
و همچون خیار جیره کردن **البیاض** از عفتوت سودا باشد  
و این تب کور آید و دوزخ یانه و اگر سودا در اندرون  
عروق متعفن شود دایم و بوقت ربع استند و کند  
**عنا** لوز در مابود **عنا** ابتدا تب را لم **عنا** جوان و کپسکی  
اعضا و سیاه بوزد و مدت کشت آن پست و چهار شت  
باشد و بغض صلب و بطنی **عنا** واجب است که درین  
تب اقل حفظ قوت کند که از امراض ترسناست  
تا فوت و فاکند و دوزخ تب از آب سرد و یمن

و غذا منع کنند و قی ترانید بعد از آن سکین بکشک  
دمنده **عنا** بخود آب یا مرغ **عنا** تا نفع و بختگی تمام پیداشود  
ادویه سهله نشاید داد که قبل از پنج چون سهله دمنده **عنا**  
لطیف طبیعی بود و کثیف ناطیعی مواد فاسد از و متولد  
شده باشد یا نه و بای جان شود و کاتب حروف روزی  
بخیاری رسید دین که صاحب فراشی دوازده سال بود  
که از دست نیم طبیعی سهله خورده که این امراض بروی  
ظاهر بود حاصل استی بود متحرک آن حرکت نیز با شارت  
می کرد بر سر ترانید بای رقت داشت و نه یاری سخن  
کفن و نه دستش به آن می رسید و نه شصتش بجان بچسبید  
التماس معالجه کرد و کفنه بمیان آورد در جواب آن بیماری  
تبار زار این قطعه بخاطر خطبه کرد و بحضور بر خواند و بر  
تو که اذی ندهد عسر خود بر آید من به جان بویست اکنون  
چون ترقی بر طبیعت استناد او قماذی در غذای سهلیم  
جاده است اکنون بین جان دله زانکه هست از التقایه در ایتم





که فایز میگردد دیگر میهند و برک و زنی کا و زنی برو  
رما و خبث البین و الکرم برهند و دین البقر عین  
دیند و از فرشی نشانی از خوابی می فرمایند  
و از حرکت دیگر متعالی تر بیاق البر در تراب سفید میهند  
و بجام روزی عرق آورد و بارش با خود دارد **و**  
اقلد بر هر روز کشند بس بک و جاس کرم و بوی و قضا  
نکند کتد و تر بیاق اربعه و مژده و بکوس و شوخی دارند  
**و** جرات سک دیوانه نباید گذاشت که دست  
شود و بجه باید بکشد و تا جمل روز کشاده باید داشت  
تا زهر بیا لایذ و ببطیخ ایستون طبع نرم داشتن و تر بیا  
فاردق دادن و بگو مان عفو را نصت خوردن استیفا  
قدیری خیر بر جرات نهد و بیدارند اگر سگان دیگر  
ملکت نشوند سک دیوانه بوزده باشد و همچنین اگر از آن  
خیر بخورد و بکس دهند و بیز حکم دیوانگی سک دارد  
**و** نفع در شکم افتد و بدن سرد شود و مغیضی بوق

تولد کند داری و با کثرتم گزیده درین باب نافع است  
در جام عرق آوردن و سوز و سعد و سداب در شراب  
دادن **و** از آن ازان در دی سوزند بیدار آید نیک  
و برک طلا کتد **و** از آن نیک و سرکه و جنطیاناری  
کرم کرده طلا کتد **و** از آن نیک و از آن نیک  
خاکش برک و زیت بچشانند و بر خود ببالند که جانور  
نم دارد کرم وی نگردد **و** اگر بکوش خورده باشد اگر  
بکند در روز بکشد بیا لایذ و بکشد و طبع نرم  
و طبع طلا کردن و بورق خناری در و باه ترکی  
و برک تو رک و برک کجند خداد کنند و کتابت برفرد  
کرد و بر نهادن و بورق با در و ج و بکس آنرا مالیدن  
و آب انار خلط و حاض و آب خیار کدو و کاشنی و  
کاسو دادن و مقدار سه درم روز بخوش با آب سرد  
خوردن و بعد از آن عود خوردن **و** روغن ز  
در بدن مالند بشه بگریزد از دود شام کوزن بگریزد

تولد کند



و از جوب سرو و چسبون و کوبد و عاقل و حاد و آتش و  
از آب نوشاد بر منده که در خانه باشد از دود بیشک  
بزد و در غنچه و میوه و بید که به چهار بر در سوراخ او دود  
کنند بگریزد و ترپن که بر غنچه او نهند پیر و نشتود  
و مقناطیس چین بر داسنک و خریق و در یک  
بر دیگر کوش را کشند در غنچه و کند و در هر کاو  
چون دود کنند مکنان بگریزند و اگر در خانه موان  
ببازند بگریزند زنجیر کاو در خانه بگریزد و در دود  
جباری که دود کنند در خانه غنچه بگریزد از دود  
مورد و سوزن و تراشه جوب صنوبر و مرکب کاو و در غنچه  
بگریزد و براغت از دود مورد و آب حنظل که یا  
بگریزد از خرد سبزه و از آتش شیر برسد  
لغاق و طاق و در آب و قند و کشف و بکیمیا خان  
را از حرثات پاک دارند نام **سود** **سود**  
توفیق ملک علام و اختلاطت خواجہ علیہ السلام

که بر سته ساز و بسوزاند و خاکسترش برابر و سوزند و آتش  
قوی شرب پودنه نافع باشد از حشرات باذن بولارد و در مشکند  
را در آتش صدف سفید و تخم سرور و سپیدان هر یک و در دود بر منده  
مانند سپید کرده مسواک جوب زیون و غنچه الو و بیکو بود و اگر از این دود  
خواهند چسبون بگریزد و در کوش را سکه و آب کبیر و در غنچه کاو و بیکو  
کند و هر وقت دود قطع در کوش بکند و بیکو شود و هر کس کاو بیکو  
بیرد هر که زهرن نریخت کند و در دود جوب کاو هر که زهر چشم نکند  
خود و چشمش بگریزد و در دود جوب چشم بکند هر که زهر چشم نکند  
و ساکن شود اگر آبله در چشم بود کشند از آب بگریزد و با سنف سرد فاساد  
چشم کشند و بیکو شود به ندر و را بکند از دود و سقند و در کوش کاو  
و سقند و در غنچه جوب بران کند و خور و در آب بکند و در کوش کاو  
بیرد اگر دود بوی کاو بکشد و در دود از بیدن طحال و در دود  
طحال کشند و را هر که زهر نکند و آل بکند و در دود بکند و بکند  
از دود سبزه و در دود سقند و در دود سقند و در دود سقند  
از دود سقند و در دود سقند و در دود سقند و در دود سقند  
از دود سقند و در دود سقند و در دود سقند و در دود سقند  
از دود سقند و در دود سقند و در دود سقند و در دود سقند

[illegible]



دره شقیقه بر و مغز با سود دارد و چشم را روشن کند شلغم گرم می باشد  
آب بریزند و بپزند و شلغم را شلغم می باشد و در حبه بند است و شلغم  
لشون و دهن را که بر آن کوه با سره خوردن دفع زهر کنی و کرم را که در دهن  
و لیشون می بینند سرکه بر آن بپزند و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
حداکثر شلغم را که بپزند و شلغم بگویند و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
سحاب است و در دهن فروخته و شلغم را که بپزند و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
کوفه در دهن فروخته و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
ساله با شلغم بپزند و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
نارنگی را که بپزند و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
و در شلغم بپزند و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
و قطران آینه بر شلغم بپزند و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
دوبی و فلفل این را بپزند و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
چشم باز دارد و کرم را که بپزند و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
الایه اگر مغز سره در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
آب انار ترش را که بپزند و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
و عسل و دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
مرد و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن

برای آن که در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
خایه خوردن و جگر قوی کند و شلغم بپزند و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
نداره آن که در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
بر شلغم بپزند و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
آب با دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
با دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
شود و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
از آن شلغم بپزند و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
بکیر و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
با دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
با دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
کند و اگر با دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
و اگر در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
آب و شلغم بپزند و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
سبب است و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
خوردن و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن  
و در دهن فروخته و دفع کرم را که در دهن

[illegible]

و سوسه را از سر پیرد مورد تر گرفته یکشب در خمر بخوشاند و سوز  
دیگر در آب نیله کند و پست درم روغن شیش در وی کند و تا انکه که  
خوش شده شود بجای خاشانه و یکیدم لادن در وی کند و دو یکیدم کوبیده  
از ترش است دراز کردن و کوبه همد کردن و میوه و اسطوخودوس در آن میوه سوزی  
در زیر وی دوخته کشد و دود بر آن خورده خمر در جوش کشد که میوه برآمده باشد  
و بکشد دیگر بر آب بپزد و خورده معطر شود و خمر فلفل که گوشت خمر و گوشت خشک  
کرده و ساییده بآب سفاب بپزند و روغن کا و دود وی که تدریجاً در آن کرده  
یا حالت بخت بود یا در شکم ازین روغن بمالند در بریزد و دفعه خمر یا غسل  
در جوش کشند و شای افرا بپزند راسته خمر خشک کرده و فلفل بکشد و در  
کردن کوزه بپاویزند و جواب تر سسند بپزند خمر کاشانه افروخته و خمر  
کشد و با روغن زیتون بشوید و دانه استخوان سوخته و ساییده بر آن  
نهند سوزد کشته که این استخوان را بکوبند که شایه است و جامه بپزد و بپزد  
کاشانه در زیر پای باله دیوانی و جادو نوی بر روی کار کند و از دست  
سرمهاده باشد در وی باله بپزند شوند که مرقا استخوان سبک بر روی کار کند  
باشد غنچه شود نیم خرگوش در سوزن باله بپزند شود معطر گوشت کسی که  
بواله بخورد دیگر نکند و همان اسباب خرگوش مردمان بپزند و در آن  
بود زهر خرگوش در خمر کسی را که بخت بد و میوه بپزند و بپزند  
که بپزند شود سبک که بر باد ادا و بپزند و سوز خمر بر آن بپزند شود و در آن





و در کباب و مرغ تره را فلفل که تخم قند است با روغن تازه بپوشاند و در قند پالند  
سفر برده و شربت زبانه کند و لذت دارد و طبع حاصل آید و قند  
تخم که در قند و تخم است و یکدم خوراک و یکدم کند و روی و از تخم  
و بپوشاند و هر روز سه بار بخورد و صدم را قوی کند و بپوشاند و بپوشاند  
و روغن آب انداختن از دانه و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
کند و بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
کند و بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
یکسال بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
تخم و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
سعد و بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
کوته را در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
از تخم و بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
از تخم و بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
و بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
چهارم بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
ساز از تخم و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند

و در تخم بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
کودت در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
مغز بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
شده سر بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
کند و بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
و بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
شوند و بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
از تخم و بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
خواب بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
دوست را در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
شود و بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
با تخم و بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
شرب بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
با تخم و بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
صحت و بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند  
بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند و در بپوشاند





و بعد است کند و شویست بشاند و بسیار خوردن بسیار آرد نه که شود  
و کار معدوم با یاد و چراغها را بشاند بود و خوردن با کرم با نام شیرین کرم  
که از بوی معدوم را یاد و چراغها را بشاند بود و خوردن با کرم با نام شیرین کرم  
تجربا خوردن در قسم آورده اند شکم و تشنگی بشاند با نام شیرین کرم بود و خوردن  
تجربا از داره و شویست آب خن با نام و شکر خوردن آب شکر بخورد  
فستق کرم بود تشنگی بکشد و کشته شود و از با نام کرم تر بود و کشته شود و خوردن  
شکر بود و خوردن با کرم کشته شود با نام کرم تر بود و کشته شود و خوردن  
بوز کرم بود و آب شکر بخورد و با کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
کرم بود و خوردن با کرم کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
تجربا کرم کشته شود و خوردن با کرم کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
سنگین کشته شود و خوردن با کرم کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
نمک کشته شود و خوردن با کرم کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
ساق کشته شود و خوردن با کرم کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
آرد و شویست ببرد و آب شکر بخورد و با کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
در معدوم ببرد و خوردن با کرم کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
سینه بخورد و خوردن با کرم کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
بهر حال سینه بخورد و خوردن با کرم کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود

چند آنکه خواهد و آنرا بسیار آرد و آب بشرد و بر سر مالند و زمانی  
بکند که در حال خوردن بر آید و دیگر بکشد و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
تجربا از داره و شویست آب خن با نام و شکر خوردن آب شکر بخورد  
فستق کرم بود تشنگی بکشد و کشته شود و از با نام کرم تر بود و کشته شود  
شکر بود و خوردن با کرم کشته شود با نام کرم تر بود و کشته شود و خوردن  
بوز کرم بود و آب شکر بخورد و با کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
کرم بود و خوردن با کرم کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
تجربا کرم کشته شود و خوردن با کرم کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
سنگین کشته شود و خوردن با کرم کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
نمک کشته شود و خوردن با کرم کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
ساق کشته شود و خوردن با کرم کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
آرد و شویست ببرد و آب شکر بخورد و با کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
در معدوم ببرد و خوردن با کرم کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
سینه بخورد و خوردن با کرم کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود  
بهر حال سینه بخورد و خوردن با کرم کشته شود و خوردن با نام کرم تر بود و کشته شود







[illegible]

جرب کردن یا دروغ خیر و گرم کرده می اندازند و سنده باخورد  
و چلو آشکوروغن بادام و در وقت ولادت آب خربا و حلیه  
جوشیده دهند اگر کفایت باشد و الا یکدم قرض مرغ  
دهند و اگر پاره بسد بران راست بندد شود دانه و اگر  
کو و زعفران سوده و سرشته بران بندد همان فعل کند  
و اگر درم سنگین هفتران بخورد در وقت بارشند اما چون بوی  
فانج شود و الله اعلم ثم جند  
اگر پیه رو باه بودست و باغی مالله سر ما روی کار نکند و اگر بر خیل  
مقدار سه درم سنگ هفتاد بخورد بخور کند و ده خایه باشد  
بناش خوردن در دینه بر دگر بای ما که سوخته بر جراحت اف  
و دست شود گوشت کلک میزند و صاف کنند و الله کوثر شکست  
و اگر کند خون کلاخ سیاه بسایه خشک کرده با باله خوشامد و بخورد  
کهن پیه زهر باز در چشم کشند و شکر کند زهر پیورده و گوشت باز  
زهر روی کار نکند هر رشتک مرده را سم است و پیورده کشد که حیوان  
تا پیورده فضاحت افزاید و ملاحت در چشم شایان و پاک کند  
و قهر پاید است پیورده پاک کند نافع بود و خوب است و پیورده  
پیورده تا شکر کشد گوشت است و پیورده  
و پیورده پیورده پیورده پیورده پیورده پیورده  
کند کند و پیورده پیورده پیورده پیورده پیورده پیورده  
و پیورده پیورده پیورده پیورده پیورده پیورده  
نوعی از آن است و پیورده پیورده پیورده پیورده پیورده

اند دایو ها و شیرینها  
 وقت بابت  
 اند دایو ها که در دفع  
 صورت آنها که  
 اند دایو ها که در دفع  
 صورت آنها که

[illegible]







10

مضامین و  
وژده

*[Faint handwritten notes at the bottom left corner.]*

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or date, located at the bottom right of the page.

1

—  
—

۱۰۰

محمّد بن عبد الله

باب الفلاحة

١٠٠

10

در خوردن

علاج كبد

برکه و خواجه  
ملک بید

والتجارت و...

Chelid.

...

فصل في بيان  
الاعمال التي  
يجب على  
الملك

برخی از اینها

2

— 1

2

11

حوز  
شا  
هر

١٠

卷之四

ي

موتور

 $\frac{1}{2}$ 

عدد از اینها ۱۰۱

عظیم و کبارند و شرمند  
کنند

در دای رانیک بود  
و بعد از آن وقت  
در آن زمان  
در آن زمان

سود و آب را سود  
افزاید و معده گرم را  
سود دارد

بهای کم و سود و ضرر  
سود و زیان شکسته  
بند کند

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

ما قوت و صفا



بخانه سوسه باز دارد  
 و طعام در دهان نگاه  
 دارد  
 باد شکند و طعام کوفه  
 و کوشته هلهه لطیف  
 کند  
 از روی طعام آرد و باد  
 شکند و معده از لطیف  
 باد کند  
 از روی بسیار آرد و باد  
 شکند و طعام بکواره  
 طعام بکواره و در شکند  
 و طعام با عسلطه  
 معده و کرم سرد را گرم  
 کند و قوت بشت  
 دهد  
 اندک از آن زنده تاج  
 کند و قوت آرد و قوت  
 بشت آرد  
**باب باغچه می اندازد سیوها**  
 در بیت و در خانه  
 دفع ضرر

در دهان نگاه دارد  
 باد شکند و طعام کوفه  
 و کوشته هلهه لطیف  
 کند  
 از روی طعام آرد و باد  
 شکند و معده از لطیف  
 باد کند  
 از روی بسیار آرد و باد  
 شکند و طعام بکواره  
 طعام بکواره و در شکند  
 و طعام با عسلطه  
 معده و کرم سرد را گرم  
 کند و قوت بشت  
 دهد  
 اندک از آن زنده تاج  
 کند و قوت آرد و قوت  
 بشت آرد

شکم رخن و خون کین  
 و خون بر اسیر  
 باز دارد  
 کباب تر است و  
 در دهن فروزد آید  
 از تابکی  
 شکم رخن را و می ماند  
 که گرمی دارد و نمید  
 با سینه  
 برو کوه و تره و زکام  
 و دیش و درد کرده  
 و طمانه با سینه باشد  
 تر را فربه کند  
 و قوت دهد  
 موی از پا به کند  
 و زود کوارد  
 مردم رنج کش را  
 سبب بود  
**باب اندازد آبها و برون و بیخ و بیت**  
 خانه است

شکم رخن و خون کین  
 و خون بر اسیر  
 باز دارد  
 کباب تر است و  
 در دهن فروزد آید  
 از تابکی  
 شکم رخن را و می ماند  
 که گرمی دارد و نمید  
 با سینه  
 برو کوه و تره و زکام  
 و دیش و درد کرده  
 و طمانه با سینه باشد  
 تر را فربه کند  
 و قوت دهد  
 موی از پا به کند  
 و زود کوارد  
 مردم رنج کش را  
 سبب بود

توضیح

بسیار خورده از مردم  
تشنه و تشنگی بسیار  
آرد و سردی و ترشی  
بسیار خورده از مردم  
تشنه و تشنگی بسیار  
آرد و سردی و ترشی  
بسیار خورده از مردم  
تشنه و تشنگی بسیار  
آرد و سردی و ترشی

بسیار خورده از مردم  
تشنه و تشنگی بسیار  
آرد و سردی و ترشی  
بسیار خورده از مردم  
تشنه و تشنگی بسیار  
آرد و سردی و ترشی  
بسیار خورده از مردم  
تشنه و تشنگی بسیار  
آرد و سردی و ترشی

بسیار خورده از مردم  
تشنه و تشنگی بسیار  
آرد و سردی و ترشی  
بسیار خورده از مردم  
تشنه و تشنگی بسیار  
آرد و سردی و ترشی  
بسیار خورده از مردم  
تشنه و تشنگی بسیار  
آرد و سردی و ترشی

بسیار خورده از مردم  
تشنه و تشنگی بسیار  
آرد و سردی و ترشی  
بسیار خورده از مردم  
تشنه و تشنگی بسیار  
آرد و سردی و ترشی  
بسیار خورده از مردم  
تشنه و تشنگی بسیار  
آرد و سردی و ترشی





کسی که خوار و خوار گشت  
از درد و غم و غم و غم  
مردمان کرم مزاج را  
نیکست  
کسانی که عدو و حکر  
کرد دارند سود دارد  
اشاره  
لطیف تر و زود  
کدر تر است  
داد و بدها صابر اگر داری  
که به سخت کدو صوفی  
بسیار از بد و بد و بد  
ضغایه  
ملح نرم کند و بوی زند  
و کرم و شانه پاک کند  
و بوی کور را سود دارد  
تن فرو کند و خون بسیار  
خراپ را از رخساره که  
ماژ و شکند و بوی زند  
و کرم و شانه پاک کند  
و اسهال بین آورد  
نظر اندکی صاف باشد  
شراب مزه مزه و زود  
حقوق و حلال

شاه اسم آفریننده  
واقعه  
مصلحت شاهزاده نسیب رضا  
علیه السلام

[illegible]











[illegible]

بت خب و محرقه و کر  
 باطلا را سود دارد  
 خشکی کند غذا فدا کردی  
 را و کرده و شانه  
 بایه کند  
 هم این ضلعها کند و حق  
 او پیش است از خیار  
 مانند خرنش و شیرین  
 است و همان ضلعها کند  
 که او کند  
 اگر نقل کند مستی  
 باز دارد  
 اسهال صفراوی را  
 سود دارد  
 شانه زده می اندازد میوه ها و خشک می اندازد  
 بکوبد و سبزه را زایل دارد  
 بر و شش و روده ها و  
 این و در هم را سود دارد



معده را قوی کند و گرمی  
 بسیار نکند و اسهال  
 باز دارد  
 جگر را قوی کند و سرخ  
 و معده را سوزد دارد  
 در دشت و جکدن کزیا  
 سود دارد و طبع نرم کند  
 و تن را باز کند  
 طبع نرم کند و باز شکند  
 و سر را گرمی بود  
 نشانند  
 بر سرش و شانه را نرم  
 کند و باز شکند از غلظت  
 غلیظ  
 نیکست پیران و خفا خفا  
 بلغمی را  
 قوت زهرها  
 بشکند  
 جکدن کز و سردی شانه  
 و در دشت و قوی  
 مایه را نیک بود  
 در کوانه باد انکیزد بسیار صفت  
 یا به کلانکیت  
 گرم مزاج را زیان  
 دارد  
 کرم را در  
 کرم و کینه و جگر بسیار  
 خوردن شتر از و  
 ناید  
 خفا و تمان گرمی را  
 زیان دارد  
 اسهال را زیان  
 دارد  
 زیان دارد سفره  
 پیران و جوانان را  
 دهن بدن و کلو  
 یا سمانه تشنگی  
 آرد  
 در کوانه و گرمی  
 کد  
 و سردی را  
 بایند و شک

بر سرش و شانه و  
 در کوانه باد انکیزد بسیار صفت  
 یا به کلانکیت  
 قوت کند و جگر را  
 سخت گرم نباشد  
 روز کاف ظاهر را قوی  
 کند و زهر گرم را  
 سوزد دارد  
 کرم را در  
 کرم و کینه و جگر بسیار  
 خوردن شتر از و  
 ناید  
 خفا و تمان گرمی را  
 زیان دارد  
 اسهال را زیان  
 دارد  
 زیان دارد سفره  
 پیران و جوانان را  
 دهن بدن و کلو  
 یا سمانه تشنگی  
 آرد  
 در کوانه و گرمی  
 کد  
 و سردی را  
 بایند و شک  
 بر سرش و شانه و  
 در کوانه باد انکیزد بسیار صفت  
 یا به کلانکیت  
 قوت کند و جگر را  
 سخت گرم نباشد  
 روز کاف ظاهر را قوی  
 کند و زهر گرم را  
 سوزد دارد  
 کرم را در  
 کرم و کینه و جگر بسیار  
 خوردن شتر از و  
 ناید  
 خفا و تمان گرمی را  
 زیان دارد  
 اسهال را زیان  
 دارد  
 زیان دارد سفره  
 پیران و جوانان را  
 دهن بدن و کلو  
 یا سمانه تشنگی  
 آرد  
 در کوانه و گرمی  
 کد  
 و سردی را  
 بایند و شک  
 بر سرش و شانه و  
 در کوانه باد انکیزد بسیار صفت  
 یا به کلانکیت  
 قوت کند و جگر را  
 سخت گرم نباشد  
 روز کاف ظاهر را قوی  
 کند و زهر گرم را  
 سوزد دارد  
 کرم را در  
 کرم و کینه و جگر بسیار  
 خوردن شتر از و  
 ناید  
 خفا و تمان گرمی را  
 زیان دارد  
 اسهال را زیان  
 دارد  
 زیان دارد سفره  
 پیران و جوانان را  
 دهن بدن و کلو  
 یا سمانه تشنگی  
 آرد  
 در کوانه و گرمی  
 کد  
 و سردی را  
 بایند و شک

کرده قوی کند و در کرافت معده کند با یک در هشتاد  
 باده بپزند این و نکواره  
 قی با زدن از خوشی راهها بیکر بکند  
 چیزها جرب از سر و در دهانه و کرده و دارو ها که راه  
 معده ببرد آید و شکم آید

**باب هفتم در بیان علاجها  
 و شیرینیا بجا رده خانات**

بر و کلو و شتران کند  
 و سودا از دیش  
 بود که نرا  
 مرد مانی که از و بلفم بر  
 ایشان غلبه کرده باشد  
 غذای بسیار دهند  
 و کرده قوی کنند  
 غذای بسیار دهند  
 و بر آنرا که معده قوی  
 داند

بستر را بجا بکند  
 و بر کوار شتران کند  
 کردن بر سر معده  
 نشاید خفا و ندان  
 که می  
 در فروخته آید و اینها  
 بیکر بکند  
 در صندل و دارو ها  
 بیکر بکند و در  
 سوزان

بیکر بکند  
 و بر کوار شتران کند  
 کردن بر سر معده  
 نشاید خفا و ندان  
 که می  
 در فروخته آید و اینها  
 بیکر بکند  
 در صندل و دارو ها  
 بیکر بکند و در  
 سوزان

غذای بسیار دهند  
 و بر کلو و شتران کند  
 و سودا از دیش  
 بود که نرا  
 مرد مانی که از و بلفم بر  
 ایشان غلبه کرده باشد  
 غذای بسیار دهند  
 و کرده قوی کنند  
 غذای بسیار دهند  
 و بر آنرا که معده قوی  
 داند

بستر را بجا بکند  
 و بر کوار شتران کند  
 کردن بر سر معده  
 نشاید خفا و ندان  
 که می  
 در فروخته آید و اینها  
 بیکر بکند  
 در صندل و دارو ها  
 بیکر بکند و در  
 سوزان

بیکر بکند  
 و بر کوار شتران کند  
 کردن بر سر معده  
 نشاید خفا و ندان  
 که می  
 در فروخته آید و اینها  
 بیکر بکند  
 در صندل و دارو ها  
 بیکر بکند و در  
 سوزان



کتاب الف



بالله

پالاسک  
وباداد  
بحرند  
الذو  
تبر  
وبی  
دارت  
لیک  
مقر

بهره که بوقت که شکر سبک شده باشد با شکر از طعام یا پیش از آن در دهان  
بجای ساعت بخورد خوردنی چند پیوسته طبع نرم کند و مثل طعام  
که پیش از آن خورده باشد با ساقی فروزند و اگر کسی خواهد که زیاده  
کوی که خورده باشد با انگبین ترکیب **نیز** **نیز** آن ترکیب در آب تیس کند جدا  
خواهد و جگر را برین آب کند و بخوشاید که اندازد یک شیشه ساقی دیگر  
از بهای لایه و به پایله یا زرد و بخوشاید با بقوام انگبین آید و آنچه خواهد  
بیشتر شود از خوردن شها طبع نرم کند و بر اثر نرم کند و با ساقی مثل طعام فروزند  
و اما انگبین انجیر که کهنه بود و کهنه است انجیر در شیره از ساقی و ساقی  
پیچیده افاب که در میان شود و هرگاه که آب که شود زیاده است که  
تا آنکه که انجیر از خم فرویزد و پس یک شیشه دست بدانند و در دهان  
کند و بیانشه باز برند و می جوشتانند با بقوام انگبین آید و اگر بوقت  
بهار یک از دانه های فرداری بر او افکند شراب انجیر شود و این شراب  
طبع نرم کند و گرمه پاک کند و گونه روی نیکو کند و اگر فصل سرد و کافران افان  
و سرد در دهن و سر را پوشته علها بر آن **نیز** و او ساقی که مثل طعام فروزند  
آید و افانها تر که از پیوسته خوردن سیه ها تر بدین معنی باشد از خوردن ساقی  
و کشک و آنچه بنفشه سازند و بارها بکشند تر بشین دار بکیر و یا بکیر ده  
درم و در دهان درم و شکم در دوازده درم و شکر از روی از درم ساقی درم





دارو قوتی صغری بنفشانه و سودد اند سوغری: بول با و در کرده  
و شانه را نشانه و کثیرا و بادام خوش را که کرده و فایده سفید که کعب  
القران خاند از هر یک صغری را بر یکوبند و بیا میزند پس میهند با سبک  
او انکیز خیا جنبه خورد قوتی و در دم ناده در دم **سغری** داروی نشانه خط النج  
بر اند و معد با که کند و رو که از ان خط با که کند بکیر د تخم معصنه  
در دم و تخم انجیر و زنجبیل و سبب انجیر از هر یک دو در دم و نیم پود نان دروی  
و در انک و نیم پس میهند با انکیز صغری و با او شیز و کس و شیز و آبل که کند  
و هم سبک او انکیز با او بیا میزند و میخوشند نا آن ابر پسورد و بیکار دارند  
که بجای آن بایستد خورد قوتی چند بچنه باز بشکند و طبع نرم کند و خط  
لرزی بر اند **باب دوم** در داروها که در دفع صغری کشتات  
**سغری** و در که تشنگی بنفشانه و معد را قوی کند و از روی طعام اند  
و در ساقی که معد ها کم دارند به فساد آب پیوسته طبا شی سفید و در دم کسب  
و در دم نندی که در که دو در دم کسب را بلیت در دم فاقله بر دلت بلیت در دم  
علاقه در که بکیر در دم عود نیم در دم شیز بلیت در دم **باب سوم** سبب **سغری**  
دارو که خط بر اند با عسل تخم کزبر و شکر را بر یکوبند و قوتی در دم  
و از تخم کزبر و قوتی با او بیا میزند قوتی کرده **سغری** دارو که بول  
بر اند و در میان گرم مزاج را شاید و بوقضاء کم نیت باشد تخم خربزه را که

در دم و در تخم کزبر و تخم خربزه از هر یک یک در دم شیز کاشتی و تخم صغری از هر یک یک در دم  
و نیم تخم کزبر بلیت در دم شیز یک در دم بر حلیت نافع باشد انشا الله **سغری** داروی قوتی  
انین در آب پس را ندن و و قوتی را شاید که پهاحت شدن انکه کرده باشد و خطها  
خلیط که در دم پست کرده باشد با فراط آب سرد خوردن و قوتی و نیم کسب با  
بکیر تخم کزبر در دم ناخواه و در قوتی و روین و اهل و اسار و از هر یک یک در دم  
فایده حسنات همه و شیز از تخم در دم باشد با او که در اید سیاه شدن چو شیز  
باشد و طعام نخورد آب خوردند **باب سوم** اند داروها که در دفع صغری کشتات  
کشته است **سغری** سبب کزبر سفحی انکسانی را شاید که از شراب خورند  
بر روی چشم ایشان بکیر و در سه آورده و کوی کند و اگر سبک کنی ساده خورند  
شیز که از آب انی ترش بپخته و از نخل جدا کرده بکیر شکر و طبرزد و سبب  
بیزنه و کزبر و از نخل جدا کرده بکیر شکر و طبرزد و سبب  
کند شاف ملینا و جودن صغری و بول و کل از منی به کلاب و اند که سر که تو کند و  
و برالانند **سغری** و در المسک میاخی که طبا که از نخلی نفس و قوتی در دم که ان  
شراب بسیار خوردن بدید آید کزبر و طبا شیز و کسب و شیز و کسب و شیز و کسب  
یک جز و سوارید و نیم جز و مشک نیک شش کزبر از یک جز و سوارید و نیم جز و مشک  
و بکیر زشت و طبرزد و باب سبب توش صغری کرده بکیر از نخل و بیزنه و از نخل جدا کرده  
آید و بکیر توش بوقت جو شیز در افکنند و بکیر و از نخل جدا کرده



دلا قوی کند و طباک که لایسود دارد و جستن لایسود باشد **صفت**  
 یازده که هر علتها شده را که از شراب فند بسود دارد خاصه شش و اسهال  
 سوز دودرم و قهقویون صغیر یک ددم تخم خطا و دانه عاریقون چهار دانه  
 خرفون دانه یک و بخیل و چند پیم سترده ای از هر یکی دانه یک و این یک ششست فضاهای  
 که در آنها کوبد آید و اندر دماغ و نخاع پیرون آرد و بن کرم کند و سود دارد صریح و  
 سکت و فایح و لغوق و سببات و تخم و قشخ و امتداد که از تری باشد **یاجام**  
 اندر بخورد آب پیچیده مرغ یا ذکرده است و آن طعمای است که از زرد خایه و فوف  
 است بر آب پیچیده که یکد که غذای مایخی است و قوی و زود که در بکری ندهد  
 را و اندر دماغ سیمین شکند و به کجی نزنند تا هموار شود و هر زود دانه دانه  
 بلبل سوزده را و افکنند و معده زده یکی از آن زرده آب کامه و هم چندان شراب  
 خوشبوی برافکنند و آن قح اندر باتیله یا دیکه نهند که اندر آب باشد و آب  
 و جوشانند و آن را بخورانی می جنبانند تا طعمی تری که کوز و به کانی بزند **یاجام**  
 از زرداروها که در آب سیوها تریا ذکرده است **صفت** کلنکین تریا ذکرده  
 قوی کند و صفرا براند و فتح بنشاند و آوازها را که در شکم بدیداید ببرد بکری  
 ده ددم تریا ذکرده کوفت و چهل ددم آب برافکنند و در قناب نهند و در جای  
 برکوبسته همی جنبانند پس از آن روزها که برکنشته باشد آن  
 آب از و جنبانند و آب دیکه بر او افکنند تا چهار آب هم

هم از این کوبنه از و بنشاند پس بکری کلنکین که خشک کوبنه  
 باشد و در و با آب برشند و در قناب بنشاند آن را با جانی  
 بخورد کلنکین سه لایق **صفت** بخل دیکه بکری ندر بر کلنکین تریا ذکرده  
 شود و برود و درم اند و درم و نیم تریا ذکرده برافکنند پس بشکافند  
 برشند و تخم لطیف تراست **صفت** داروی که خفا و ندان بر لاجا  
 کرم را شاید بوقنه کرم و از آن که خواهد که صفرا را از بوقنه و کرم  
 نشود بکری ندر انار ترش و از آب او در و طل بفشارند و بیست ددم  
 شکر طبرزد بر او افکنند و بخورند و این شربت بوقنه ای خرمای تر و خرم  
 به کاه بزنند و کسی را شاید که از آن بسیار خورد در هفتنه یکجا بخورد  
 آب صفرا و رطوبتهای بد که از آن آمده باشد براند **صفت** داروی که  
 باز از شکر قهقوی را که بسیار خرم و میوهها از خوردن بدیداید  
 باشد ساقی و زنده ددم تخم خطا و ددم طباشیر پنج ددم بیامیر و شربتی  
 از سه ددم یا پنج ددم و این انگاه دهد که آنچه میشود زرد باشد و ناشکی  
 سخت و اگر آنچه از سفید باشد و از روغ تر و شربتی شکر از سفوف  
 کند و خورد نکند و دانه ددم درم یا نخوار سه ددم سعد و تخم کر قهقوی  
 دودرم خورد قی از و سه ددم بری یا شراب کهن **یاجام** شش  
 کدر یا ب مسخ خشک کوبید و از تریا و روغن طر و در و کوبید و در  
 شربتی بخورند تا اصل آن برید که در قناب شربت بکری ندر و بنشاند







عسی	ادریس	شعیب
مغوب	لقمان	هود
داوود	یسوف	هارون
آدم	زکریا	ایوب
لوط	محمد مصطفی	

قال ابرهیم علیه السلام  
 هر که در شب دو رکعت نماز کند  
 در هر رکعت یکبار الحمد و ده بار  
 قل هو الله احد بخواند خداوند  
 که آن شریف زاده شده باشد آن فال  
 ضعیف ابرهیم بنعیم است علیه السلام  
 هر بامداد اندیشه کردی و انگشت  
 ز این نهدی و چاه خود ازین روشن کردی  
 کنونی باید که چون این گرفت  
 نخست نیت داری و الحمد بخوانی و سه بار صلوات بر رسول  
 انگشت بر یک از اینها خیز که ضمیر تو در دست بر آید انشاء الله تعالی  
 عمل علیه السلام و انشاء الله ابرهیم علیه السلام ای خداوند فال بشارت باد  
 بر اندیشه مدار که خدای عزوجل ترا نعمتی بد هدیه آنکه خلق  
 ند و از غمها فرج یابد از رنجها که می ترسی این شوی بامدادی  
 اگر چه ایمراد تو کرد انشاء الله فال موسی علیه السلام و کلام موسی تکلیما  
 بشارت یازم نور که انگشت بر سر سخت و دولت نهدی  
 کبریا فرج دهد تو شب و روز داند شه می اندیشی که این کار  
 داند و اندیشه می کند بر خدای تعالی ترا از جمله غمها ازاد گرداند و اد  
 فضله یابد و نام خدای خالق نیاسی نماید دشمنان طغیان و کار  
 علم و جیها فی الدنيا و الاخرة و غیره  
 بریدی و سه روزی صبر کن و دل با خدای  
 و از جمله غمها ازاد یابی و او باید که پیوسته با خدای  
 و از این جنبه بر سر کلید نیاید که تا توان بداند

در این نهدی و چاه خود ازین روشن کردی  
 کنونی باید که چون این گرفت  
 نخست نیت داری و الحمد بخوانی و سه بار صلوات بر رسول  
 انگشت بر یک از اینها خیز که ضمیر تو در دست بر آید انشاء الله تعالی  
 عمل علیه السلام و انشاء الله ابرهیم علیه السلام ای خداوند فال بشارت باد  
 بر اندیشه مدار که خدای عزوجل ترا نعمتی بد هدیه آنکه خلق  
 ند و از غمها فرج یابد از رنجها که می ترسی این شوی بامدادی  
 اگر چه ایمراد تو کرد انشاء الله فال موسی علیه السلام و کلام موسی تکلیما  
 بشارت یازم نور که انگشت بر سر سخت و دولت نهدی  
 کبریا فرج دهد تو شب و روز داند شه می اندیشی که این کار  
 داند و اندیشه می کند بر خدای تعالی ترا از جمله غمها ازاد گرداند و اد  
 فضله یابد و نام خدای خالق نیاسی نماید دشمنان طغیان و کار  
 علم و جیها فی الدنيا و الاخرة و غیره  
 بریدی و سه روزی صبر کن و دل با خدای  
 و از جمله غمها ازاد یابی و او باید که پیوسته با خدای  
 و از این جنبه بر سر کلید نیاید که تا توان بداند

خدا طری شوی که حق تعالی ترا مشرک ده دل با خدای راست  
 و از کارها باطل باز کرد و نام خدای تعالی با خود دارد و در ملائقتی و بد  
 براد برسی انشاء الله فال داود علیه السلام یا داود انا جعلناک خلیفه  
 فی الارض ای خداوند فال بامدادی اندیشه بر کرد و در یک گردا  
 کار نکرد که قومی در گفت و گوی تواند و از آن بر خبری صدقه ده و نام  
 خدای با خود دارد و در ملائقتی و بد براد برسی انشاء الله فال داود علیه السلام  
 یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض ای خداوند فال بشارت باد ترا که فالت  
 من تاویل الاحادیث ای خداوند فال بشارت باد ترا که فالت  
 این و غیر و برکت و غمی چیست روشن شود و حقیقتی در دوی از غمی  
 و غیر و زی و که مرانی بر تو کشاده شود و حقیقتی در دوی از غمی  
 بقدر رساند و از شخصی نیکی بقدر رساند بر تو خدای بشارت یابد  
 و طبع شود چنانکه خلق بر تو خدای بشارت یابد  
 سلوا الله علیه السلام ای خداوند فال فکر باطل مکن و از خدای ترا  
 من صاحب عرضان مشفق و توکل بر خدای کن و نام خدای ترا  
 مورد و انشاء الله فال موسی علیه السلام و انات لمن المرسلین ای خداوند  
 رت یاز ترا که انگشت بر سر سخت و دولت نهدی  
 کبریا فرج دهد تو شب و روز داند شه می اندیشی که این کار  
 داند و اندیشه می کند بر خدای تعالی ترا از جمله غمها ازاد گرداند و اد  
 فضله یابد و نام خدای خالق نیاسی نماید دشمنان طغیان و کار  
 علم و جیها فی الدنيا و الاخرة و غیره  
 بریدی و سه روزی صبر کن و دل با خدای  
 و از جمله غمها ازاد یابی و او باید که پیوسته با خدای  
 و از این جنبه بر سر کلید نیاید که تا توان بداند

و از این جنبه بر سر کلید نیاید که تا توان بداند



